

مثنوی عیشتان

دکتر نجم‌الرشید*

چکیده

مثنوی عیشتان سرودهٔ ملا عبیدالله کشمیری، شاعر فارسی‌زبان شبه‌قاره است. نسخهٔ خطی این مثنوی در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود. این منظومه نوعی ساقی‌نامه است. شاعر در این مثنوی، عاطفهٔ عیش را در نظر داشته و احساسات خود را با حالات گوناگون پیوند داده و مفاهیم را به زبان ساده بیان کرده است. این مقاله به احوال شاعر، معرفی و تصحیح مثنوی عیشتان و خصایص شعری آن پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: ملا عبیدالله کشمیری، مثنوی عیشتان، ادب فارسی در شبه قاره.

*. دانشیار گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور، پاکستان.

مثنوی عیشتان، مثنوی‌ای است که ملا عبیدالله کشمیری آن را در سال ۱۲۵۰ق/ ۱۸۳۴م در ۱۹۸ بیت سروده است. او خواهرزاده و شاگرد ملا ابو الخیر (وفات: ۱۲۷۳ق/۱۸۵۶م) بود و طبع شعر داشت. زندگی خود را به شغل تدریس گذرانید و در پایان عمر، تدریس را ترک کرد و بقیه زندگی را در خانه شاه منور به سر برد. او با شاگرد خود، مجرم کشمیری، معارضه هم داشته است. عبیدالله کشمیری در سرودن شعر مهارت داشت و در نعت نبی اکرم (ص) و منقبت اولیا، اشعار و قصاید و غزلیات بسیاری گفته است. او شمائل نبوی را نیز منظوم کرده است. عبیدالله کشمیری در ۸۰ سالگی در ۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م درگذشت و در مقبره شاه قاسم حقانی به خاک سپرده شد (راشدی، ج ۴، ص ۵۴-۵۳؛ خیام‌پور، ج ۲، ص ۶۲۴).

نسخه خطی مثنوی عیشتان که به خط نستعلیق خوش کتابت شده و متعلق به سده ۱۳ق است، به شماره 0-52/7278 در مجموعه آذر، در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود. این نسخه مشتمل است بر ۱۶ صفحه و هر صفحه ۱۵ سطر دارد (خضرنوشاهی، ص ۲۷۷؛ منزوی، ج ۸، ص ۱۴۸۳).

شاعر این مثنوی را درباره «عیش» و واردات عیش سروده است. او در بخش پایانی این منظومه، مثنوی را «عیش‌نامه» نیز خوانده است. با در نظر داشتن مطالب مثنوی، می‌توان گفت که این منظومه نوعی ساقی‌نامه است. این مثنوی را از لحاظ موضوع می‌توان به بخش‌های زیر تقسیم کرد:

الف: از بیت ۱-۲۳. دعوت ساقی به دادن شراب، یاد آمدن عیش، شادمانی زندگی با عیش، جدایی و فراق محبوب، ذکر شراب، تکلیف سرودن و نواختن به مغنی.

ب: از بیت ۲۴-۱۵۸ بیان عواطف و احساسات به وسیله صبا با معشوق، بیان سرپای محبوب با سوگند خوردن به هر یک از اعضای بدن او.

ج: از بیت ۱۵۹-۱۶۸ تغزل.

د: از بیت ۱۶۹-۱۷۹ بیان درد جدایی و آرزوی وصل محبوب.

ه: از بیت ۱۸۰-۱۹۸ مناجات و ذکر عنوان مثنوی و سال نگارش آن.

اگر بخواهیم مهمترین خصایص شعری و ویژگی‌های مثنوی عیشتان را بر شمیریم،

می‌توانیم به این موارد اشاره کنیم:

۱. می‌دانیم که «عیش» در لغت به معنی زندگانی، زندگی، خوشی، خرمی، شادمانی، خوشگذرانی، خوراک و طعام است (فرهنگ معین، ذیل واژه).

شاعر در این مثنوی واژه «عیش» را به دو معنی به کار برده است:

الف) عیش به معنی عاطفه سرخوشی و مسرت. چنانکه بیت‌های زیر:

- نمی‌دانستم ای جان، عاشقی چیست به عیشم بود وقت و لذت زیست

(بیت ۶۹)

- نمی‌دانستمی رنجور ماندن ز عیش افتادن و مهجور ماندن

(بیت ۷۰)

- کس از خوبان به چشم خوب نبود مگر جز عیش کس محبوب نبود

(بیت ۱۲۹)

ب) عیش به معنی معشوق و محبوب، چنانکه بیت‌های زیر:

- قدم نه در طریق دوستداری مگر کان عیش جانم را بیاری

(بیت ۲۷)

- سفر کرده است زینجا عیش جانم به هند آورده رو، دیگر چه دانم

(بیت ۴۶)

- به هر منزل، که می‌سازی مقامی ز عیش من بپرس آنجا پیامی

(بیت ۴۸)

- نشین با عیش و فرصت جوی آنگاه ببر آهسته این غمنامه همراه

(بیت ۵۱)

- به گاه عین عیش دلستان را ببوسی از لب من آستان را

(بیت ۵۳)

- که اینک عیش تو می‌آید از پی فشانم گوهر و زر بر سر وی

(بیت ۱۷۶)

- چو حال من تمامی عرضه داری جوابی خوب از عیشم بیاری

(بیت ۱۹۰)

۲. تخیل:

الف) از میان انواع صورت‌های خیال، آنچه در این مثنوی برجستگی بیشتری دارد،

تشخیص و تشبیه است. او تشخیص را به دو صورت گسترده و فشرده به کار برده، اما در این میان به تشخیص گسترده توجه بیشتری داشته است. تصاویر به سبب تشخیص‌های فراوان جاندار و پویا است. نمونه‌هایی از تشخیص گسترده:

- زَنَد اندر چمن فریاد بلبل چو آرد یاد عیشِ خنده‌ گل
(بیت ۱۰)
- بیامطرب بزن راه ترانه که ناگه کرد عیش از من کرانه
(بیت ۱۱)
- صبا، ای عیش‌بخش جان‌گدازان به بزمِ غم انیسِ عشقبازان
(بیت ۲۴)
- بکن رحمی به حالِ عاشقِ زار قدم بردار و راه عیش بسپار
(بیت ۳۵)
- مکن تاخیر، وقتِ یاری است این به عیشم سعی کن، دلداری است این
(بیت ۳۶)

نمونه‌های تشخیص فشرده:

- زَنَد اندر چمن فریاد بلبل چو آرد یاد عیشِ خنده‌ گل
(بیت ۱۰)
- اسیرت من مقامی کن چنان ساز که می‌آید به گوشِ عیشم آواز
(بیت ۱۵)
- فدایت من توئی یار هوادار هواداریت را عیش است دربار
(بیت ۲۵)

ب) در این مثنوی، تشبیه جایگاهی ویژه دارد. تشبیه محسوس و غیر محسوس به صورت اضافه تشبیهی و نیز به صورت گسترده، در این مثنوی فراوان است. نمونه‌هایی از تشبیهات فشرده در ترکیبات زیر می‌توان دید:

ماه عیش، باغ سینه، عیش سمن، نرگس چشم، غنچه دهان و جز آن.
نمونه‌هایی از تشبیهات گسترده:

- چو گل زان دل‌فگار و سینه چاکم (بیت ۳۱)
- که بی‌عیشم چو آهن زنگ بنشست (بیت ۱۰۹)

- به پشتِ نازکت چون قاقمِ نرم (بیت ۱۱۴)

- به آن فربه سرین چون کوه سیمین (بیت ۱۱۶)

ج) تلمیحات و اشاره به داستان‌های کهن و عشقی: در این مثنوی اشاراتی به داستان‌های ویس و رامین، عذرا و وامق، علینه و زرتا، سلامان و آبسال، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، مشاهده می‌شود. شاعر از همه بیشتر به داستان شیرین و فرهاد توجه داشته است.

اشاره به داستان شیرین و فرهاد:

- چو نبود عیشِ شیرینش میسر نیارد کوهکن جز تیشه برسر

(بیت ۲۰)

- مگر خسرو بوَد در خواب و شاپور پیامِ عیشِ شیرین آرد از دور

(بیت ۲۲)

- تویی شاپورِ عیشِ خسروانی به شیرین می‌توانی هم‌زبانی

(بیت ۳۷)

اشاره به داستان‌های دیگر:

- تویی غمخواریِ مجنون چو یابی به عیشِ آبادِ لیلی می‌شتابی

(بیت ۳۸)

- تویی محرم به حال ویس و رامین (بیت ۳۹)

- موافق می‌کنی عذرا به وامق (بیت ۴۰)

- علینه را پیام آری ز رتّا (بیت ۴۱)

- به عیشتانِ ابسال و سلامان (بیت ۴۲)

نمونه‌ای از تلمیحات دیگر:

- نکیسا کو زند صد پرده رنگین (بیت ۱۹)

- به آن چاه ذقن، پر زابِ حیوان (بیت ۹۸)

- بیا، تا عیشِ بهرامی نمایم (بیت ۱۳۴)

- به جمشیدی ز عشرت جام گیریم (بیت ۱۳۵)

۳. ویژگی‌های موسیقی شعر:

الف) ردیف: شاعر به ردیف نیز توجه خاصی داشته و در ۴۱ بیت، ردیف آورده است. اما از آوردن ردیف‌های طولانی پرهیز کرده است. اگرچه ردیف‌های اسمی نیز در این مثنوی به چشم می‌خورد، اما شاعر بیشتر ردیف‌های فعلی استفاده کرده است. به عنوان مثال:

گشت (بیت ۵)، است (بیت‌هایی ۶، ۱۷، ۳۶، ۸۹، ۱۳۰)، دارد (بیت ۷)، نماید (بیت ۹)،
(ب) تکرار: شاعر در هر بیت این مثنوی به واژه «عیش» التزام داشته است. در این
مثنوی، دو نوع تکرار دیگر نیز به چشم می‌خورد
(۱) آوردن کلمات هم‌قافیه و هم‌وزن در درون مصراع‌ها:
شاید، نوازد، آرد

- دمت شاید اثر آرد پدیدار نوازد عیش ناگهام به دیدار
(بیت ۱۳)

سرودی، درودی، رودی
- ز راگِ هندیان بر کش سرودی بزن رودی، به عیشم ده درودی
(بیت ۱۴)

طبق، ورق، بنهادمی، بگشادمی
- طبق بنهادمی از گل، چمن را ورق بگشادمی عیش سمن را
(بیت ۲۵)

۲) نمونه‌هایی از تضاد

- که عیشم تلخ شد، صبحم مسا گشت (بیت ۴)
- به ابرویت، که هم طاق است و هم جفت (بیت ۸۸)
- که روزم عیش نبود بی تو، شب خواب (بیت ۸۷)
- ز عیش افتادهم شام و سحرگاه (بیت ۱۲۴)
- نشاط صبحدم شام نسیمی (بیت ۱۶۵)

۵. توصیف اعضا و اندام معشوق (سراپاسرای):

اعضا و اندام معشوق که در این مثنوی آمده عبارت است از:
مو، زلف، گردن، دل، پا، گیسو، سر، پیشانی، ابرو، چشم، مژگان، گوش، رخسار، بر،
لب، دندان، دهان، خال، ذقن، غبغب، نگاه، کاکل، سینه، بازو، ساعد، دست، فندق، میان،
پشت، ناف، سرین، زانو، ساق، پای، قد.

مثنوی عیشتان ملا عبیدالله کشمیری

[۱]

بیا ساقی، که عیش آمد مرا یاد
ز عیش از چند گاه افتاده دورم
کُند با عیش هر کس زندگانی
بت شیرین لبی از من جدا گشت
سرت گردم، مئی در دور انداز
۵ اگرچه عیش می‌غم را فرار است
ز عیش مل همان دل بهره دارد
مرا بی عیش، گل در دیده داغست
گل رعنا کجا زیبا نماید
زُند اندر چمن فریاد بلبل
۱۰ بیا مطرب، بزن راه ترانه
بده عیش مرا یک ره صلایی

[۲]

دمت شاید اثر آرد پدیدار
ز راگ هندیان بر کش سرودی
۱۵ اسیرت من، مقامی کن چنان ساز
ز هند آید، مگر، آن عیش جانان
دل از آواز مطرب پُرسرور است
اگرچه باربد سی لحن سازد
نکیسا کو زند صد پرده رنگین
۲۰ چو نبود عیش شیرینش میسر
چو عیش از بیدلی گیرد کناره
مگر خسرو بود در خواب و شاپور
خورد آن مژده شیرین چو در گوش
صبا، ای عیش بخش جان‌گدازان
۲۵ فدایت من توئی یار هوا دار

[۳]

که عیشم ناپدیدار است امروز
مگر کان عیش جانم را بیماری
ز سختی‌های هجران ناصبورم
وگرنه کار رفت و رفتیم از کار
وفاداریت در کار است امروز
قدم نه در طریق دوستداری
بین کز عیش وصل یار دورم
بفرما چاره عیش من زار

۳۰ تو خود انصاف ده، ای یار همدم
 من اندر هجرِ عیش اندوهناکم
 ز دردِ عیش همچون لاله داغم
 نه پای آن که سویِ عیش پیویم
 کنون آن به، نسیم، دوستدارا
 ۳۵ بکن رحمی به حالِ عاشقِ زار
 مکن تاخیر، وقتِ یاری این است
 تویی شاپورِ عیشِ خسروانی
 تویی غمخواری مجنون، چو یابی

[۴]

چه در عیش و چه در غم، هر کدامین
 موافق می‌کنی عذرا به وامق
 علینکه را پیام آری ز ریتا
 به عیشتان ابدال و سلامان
 شدم بی عیش، لله یاری ای کن
 به دل کن فکرِ عیش ناتوانان
 در آنجا عیش باشد در کجایی
 به هند آورده رُو، دیگر چه دانم
 چو من بی عیش، می در جام دارم
 ز عیش من پرس آنجا پیامی
 رسی در بزمِ عیش او سرانجام
 ز بوییدن کُنی حاصل فراغت
 ۴۰ تویی محرم به حال ویس و رامین
 تو با معشوق جوئی عیشِ عاشق
 تویی چون عیشِ کس خواهی مهیا
 تویی گستاخ وار آیی خرامان
 مرا هم آنچنان غمخواری ای کن
 ببر غمنامه ام را سوی جانان
 ۴۵ گه اندر مجلسِ شاهان در آیی
 سفر کرده است زینجا عیشِ جانم
 نندانم، در کجا آرام دارم
 به هر منزل، که می‌سازی مقامی
 چو پرسیده نهی هر جایگه گام
 ۵۰ چو بوی عیشم آید در دماغت

[۵]

ببر آهسته این غمنامه همراه
 پس آنگه پیشِ عیشِ من گذر کن
 ببوسی از لبِ من آستان را
 به پیشِ عیشِ من روح و روانم
 به عیشِ آبادِ آن ماه قصب پوش
 به حسنِ رویِ عیشِ آنگه نظر کرد
 به صد عیشِ آن مه خود کامهٔ من
 در آن خلوت شود شیرین سخنگوی
 ز عیش و انده من در نهانی
 ز عیش افتاده، مستِ بادهٔ تو
 ۵۵ نشین با عیش و فرصت جوی آنگاه
 ادب کن شیوهٔ خود، پا ز سر کن
 به گاه عینِ عیشِ دلستان را
 گذاری بر زمین این حرزِ جانم
 تو بر پا ایستاده باش خاموش
 ۶۰ ببااید چون منت از خود گذر کرد
 چو می‌خواند همه غمنامهٔ من
 ز عیشتان به خلوت آورد روی
 چو پرسد از کرم حالِ زبانی
 بگو: گفتا چنین دلدادهٔ تو

که مسکن بود خوش در مرغزارم
هوایم در سر از سرو و سمن بود
چو آهو منزل من گاه در راغ

مکن آن عیش سرخوش، مرغ زارم
به عیشم آشیان طرفِ چمن بود
چو بلبل عیشگاهم بود در باغ

[۶]

گهی از لاله ام یکدسته در دست
ورق بگشادمی عیشِ سمن را
نمانده عیش را آرام در دل
ز عیش افتاده ام اندوه فرسا
نه غمخواری، که از وی عیش جویم
به عیشم بود وقت و لذتِ زیست
ز عیش افتادن و مهجور ماندن
بجز عیش و طرب در دل اثر هیچ
چو جان آن عیش جایم کرد در دل
به عیش و خرمی در ساختم من
نمودم عیش را با خویشان یار
ترا گفتم، ترا، العیش، العیش
فراق از دور پیدا شد که من هم

به عیشم گه نگه در نرگس مست
طبق بنهادمی از گل، چمن را
کنون بی حاصلم از تست حاصل
درین کنج محن ویرانه آسا
نه دمسازی، که با او راز گویم
نمی دانستم ای جان، عاشقی چیست
نمی دانستمی رنجور ماندن
نبود از محنتِ عشقم خبر هیچ
قضارا، با تو ام شد وصل حاصل
چو نردِ چند وصلت باختم من
ترا پنداشتم یارِ وفادار
گذشتم از همه بیگانه و خویش
چو با تو، عیش، پیوستم دمام

۶۵

۷۰

۷۵

[۷]

زمام عیش از دستم رها کرد
مرا، هم عیش از جان رخت بریست
بود بی یار، عیشِ یار مشکل
چنان گردد غمِ هجر تو ساکن
تنم بی عیش پُر تب، دیده پُر نم
سراپای ترا آرم قسم یاد
که بی عیشم پریشان روز و شب تار
که عیشم پا کشید از دامن دل
که عیشم را به دنبال است غمها
که خواهم راست از عیش اوفتادن
که روزم عیش نبود بی تو، شب خواب
که یک ره عیش از من روی ننهفت

زمانه از من زارت جدا کرد
ترا ناگه به دل نقش سفر بست
چه درمان است؟ چون شد کار مشکل
نباشد از تو عیش وصل ممکن
شد، القصّه، کنون بر بستر غم
گرت بی عیشیم باور نیفتاد
به مویت، رشکِ مشکِ چین و تاتار
به زلفت، آن کمندِ گردنِ دل
به مشکین گیسویت پس داده خمها
به آن بر سر کله کج بر نهادن
به پیشانیت کو از زهره بُرد آب
به ابرویت، که هم طاق است و هم جفت

۸۰

۸۵

[۸]

که پایِ آهویِ عیشم به دام است
که پشتِ عیش من بی تو کمان شد

به چشمانت، که او بادام نام است
به مژگانت، که تیرراستان شد

۹۰

که عیشم داغ شد بی تو جگر بر
که ریزد چشمِ عیشم زو ستاره
که گشت از دیدهٔ من عیش روپوش
که بی عیشم جگرخون، چهره چون کاه
که بی عیشم چو مروارید غلطان
که شد گلزار بی عیشم فراموش
که بی عیش است خونم باده در دست
که بهر آبِ عیشم تشنه شد جان
که بی تو ماه عیشم در وبال است
که بر عیشم غمِ دل لشکر آراست
که خامش کرد عیشم شمع مقصود
که بی تو عیش من کرده کجه گل

[۹]

به سحر غمزهٔ چشمِ فسون ساز
به آب و تابِ آن ناز و کرشمه
به زیب و زیور هر هفت کرده
بدان ناری که باغِ سینه افروخت
به آن بر، کو سمن را غیرت انگیخت
به آن بازویِ صافی تر ز بلور
بدان ساعد که قدرِ سیم بشکست
به آن دستِ حنا بسته، نگارین
بده عناب رنگِ آن فندق تر
به آن زرینِ مرصع دستوانه
بدان نازک میان موی آسا
به پشتِ نازکت چون قاقمِ نرم
به نافت، کو چو نافه مشک ریزد

[۱۰]

که بی عیشم چو کاه غیر تمکین
که عیشم روی حیرت زد به دیوار
که عیشم نیست جز در پایِ بوست
که چون خلخال بی عیشم به فریاد
که بی عیش اوفتادم زاستقامت
که غم بر عیش من افشاند دامن

به آن فربه سرین چون کوه سیمین
به آن زانوی صاف آینه کردار
به ساقِ نغز چون ساقِ عروست
به پایِ نازکت، ای سرو آزاد
به قدّ فتنه خیزت چون قیامت
به آن رفتار چون کبکِ خرامان

که لب تبخاله بی عیشم در آغوش
به آن عیش و نواهای تو سوگند
ز عیش افتاده ام شام و سحرگاه
به بی عیشی گذارم روزگاری
به بی عیشی دوان دیوانه وارم
چو در باغم همان ورد زبانه
چو بی عیش است، گلخن می‌نماید

[۱۱]

مگر جز عیش کس محبوب نبود
به تخت عشقبازی نرد بازیم
به بزم عیش خود خلوت گزینیم
می اندر جام بی اندازه داریم
ز سر عیش و طرب سازیم آغاز
به هر هفته به روزی خوش بر آییم
به جمشیدی ز عشرت جام گیریم
به عیش آرامگه سازیم در کاخ
بساط عیش خود خواهیم افکند
مشام عیش را سازیم مشکین
همی بوییم گل را با دل شاد
به عیش آییم ازان باغ بهشتی
طرب را می‌کنیم از عیش یاری

[۱۲]

بجز عیش وصال نیست آرام
نگردد شمع عیشم بی تو روشن
غمم دمساز و عیشم شالمار است
چو نبود عیش، گل دود چراغ است
نگینم در نظر نقش بد اندیش
گلم در دیده بی تو خار گردد
پریشان نکهت سنبل دماغم
بنفشه خار و سوسن ماتمی وار
بجز عیش توام غرق ملال است
که دل بی عیش ماند و عیش بیدل
نگنجد صبر در دل، هوش در سر

به گفتار لب شیرین تر از نوش
به آن رقص و آداهای تو سوگند
که تا از من جدا گشتی، تو ای ماه
ندارم در کف خود اختیاری ۱۲۵
بهر سویی که می‌افتد گذارم
اگر در خانه ام العیش خوانم
گرم دل میل گلشن می‌نماید

کس از خوبان به چشمم خوب نبود
بیاء تا باز باهم عیش سازیم ۱۳۰
بیاء تا باز باهم می‌نشینیم
بیاء تا باز عیشی تازه داریم
بیاء تا باز می‌کردیم دمساز
بیاء تا عیش بهرامی نماییم
بیاء کز عیش دیگر کام گیریم ۱۳۵
گهی در شالمار آییم گستاخ
گهی اندر نشاط ای ماه دلبنده
گهی اندر نسیم فرحت آکین
گهی پوییم سوی عیش آباد ۱۴۰
گهی در سیرگاه عیش باری

مرا، القصه، ای سرو گل اندام
به هر باغی که می‌سازم نشمین
اگر باغ نشاط و شالمار است
نسیم بی رخت بار دماغ است ۱۴۵
ز عیش آبادم آید غم فرابیش
هوا بی عیش بر دل بار گردد
کند بی عیش سیر لاله داغم
به چشمم هست بی عیشم به گلزار
دلَم از آب دل گرچه زلال است ۱۵۰
به عیشم بود دل، اکنون چه حاصل
نگردد تا ز تو عیشم میسر

که عیشم برد از پیش و بلا ریخت
که جای عیش صافم دُرد در داد

[۱۳]

که دور از عیش شیرین ماند خسرو
دهم صد جان و یک بوسه ستانم
چه سازم؟ با که نرد عیش بازم؟
بخوانم این غزل با حسرت و آه

ندانم، چرخ این بازی چه انگیخت
ندانم، دور این آیین چه بنهاد

۱۵۵ ندانم، از چه کوکب تافت پرتو
ندانم، با که جز تو عیش رانم
ندانم، بعد ازین دیگر چه سازم
چو آرم یاد عیش وصلت، ای ماه

تغزل

دگر با عیش بگذارم بهاری
گل و ریحان شکفته هر کناری
به زیر سایهٔ سرو و چناری
گه از بوسه، گه از عیش کناری
من و عیش و رفیقی دو سه چاری
مئی رنگین و ساقی گل‌گذاری
به عیش آورده روز از سبزه زاری
دلی پُرعیش و چشم پُرخماری

۱۶۰ چه خوش باشد، که بعد از روزگاری
بساطِ نسترن گسترده با عیش
تو و من خفته با صد عیش همدوش
تو از من کام دل گیری، من از تو
شب و شمع و شراب و نغمه و ساز
نگاری دلکش و عیشی مهیا
۱۶۵ نشاطِ صبحدم شام نسیمی
نشسته دوش بر دوش فراغت

[۱۴]

چو دیوانه ندیمی هوشیاری
به دست آور شفیقی غمگساری
نتابد پرتو ای از مهر عیشم
رخ الم خزانگی شد ز زردی
فروزان گوهر عیشم ز کف رفت
مگر کان عیش را یابم دوباره
که کردم زود با تو عیش پیما
که عیشم رو کشد اینک ز پرده
رساند ناگه از عیشم پیامی
فشانم گوهر و زر بر سر وی
رسد عیش نکو رویم فراپیش
به کام خویش کردم محفل آرای

حریفی چون من و تو عیش فرمای
عبید از عیش خواهی چند روزی
غرض ای ماه، تا رفتی ز پیشم
دل گرمم گرفت از عیش سردی
۱۷۰ چو خورشید من از برج شرف رفت
چه سازم؟ چیست غیر از صبر چاره؟
نه پیمان دادیم، ای ماه سیما
بران امیدم اکنون تکیه کرده
عجب نبود، که پیک تیز گامی
۱۷۵ که اینک عیش تو می‌آید از پی
علی‌الرغم حسودان بد اندیش
شوم عیش و طرب را کار فرمای

[۱۵]

گذارم عمر در عین فراغت
کشم دست‌دعایی در مناجات
شود عیش از کرم هم صحبت من

نهم سر در کنار عیش و عشرت
۱۸۰ پی این عیش بر قاضی حاجات
مگر گردد اجابت دعوت من

به عیشم بگذرانی زندگانی
دهی باز آنچه‌ان عیش و قرارم
در آری در میان جمع عیشم
ز عیش خویش بر خورداریم بخش
پی عیش این قدر غمخواریم بین
چه غم دارم، چو می‌باشی تو یاور
اگر سازم دگر با عیش پیوند
ز عیش و غم تو دانی مو به مویم
جوابی خوب از عیشم بیاری
به گوش عیش من گفتن ندانی

[۱۶]

که عیش نازنین افتد در آزار
کسی زین عیشنامه گردد آگاه
ز من یکسان شناسد عیش و غم را
شده، باید به آتش ساخت موسوم
بخواند هر که عیشتان به نامش
شده، کین عیشنامه یافت زینت

بده جامی، که بهر عیش انجام
کنم آغاز ذکر شکر آن جام

خداوندا، به مطلوبم رسانی
نمایی زود خرسند از نگارم
فروزی بار دیگر شمع عیشم
دگر از بخت و دولت یاریم بخش
ز روی فضل سوی زاریم بین
نما رحمی و رو در عیشم آور
ز لطف دور نبود، ای خداوند
ترا باد صبا دیگر چه گویم
چو حال من تمامی عرضه داری
سخنهای دگر دارم نهانی

۱۸۵

۱۹۰

مباد، اغیار از آن گردد خیردار
بود راقم چنین راجی که هرگاه
به اصلاحش کند جاری قلم را
چو هر بیتش به لفظ عیش مرقوم
می عیش جهان بادا به جامش
هزار دو صد و پنجاه ز هجرت

۱۹۵

منابع

- خضر نوشاهی، عباس، فهرست نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶م.
خیام‌پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تهران، ۱۳۷۲.
راشدی، سید حسام‌الدین، تذکره شعرای کشمیر، کراچی، ۱۹۶۹م.
معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، ۱۳۷۱.
منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶م.
میر صادقی، میمنت، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران، ۱۳۷۶.

